

را سیر کند نه « معاویه گفت « ای غلام غذایت را بیار » و غذائی را که آماده شده بود بیاوردند و بنهادند و گفت « ای ابو عبدالله بستگان و کسان خود را بخوان » عمرو آنها را بخواند و به معاویه گفت « تو هم یاران خود را بخوان » معاویه گفت « اول یاران تو غذا بخورند و بعد اینها بنشینند » و چنان شد که وقتی یکی از اطرافیان عمرو برمیخواست یکی از اطرافیان معاویه بجایش می نشست تا یاران عمرو برون شدند و یاران معاویه بماندند و کسی که مأمور بستن در شده بود برخاست و در را بست عمرو گفت « کار خودت را کردی » گفت « بله بخدا میان من و تو دو چیز هست هر کدام را میخواهی انتخاب کن یا با من بیعت کن یا ترا میکشم بخدا جز این راهی نیست » عمرو گفت « اجازه بده وردان غلام من بیاید با او مشورت کنم بینم رای او چیست » گفت « بخدا او را نخواهی دید و او نیز ترا نخواهد دید مگر آنکه کشته شده باشی یا با من بیعت کرده باشی » عمرو گفت « پس باید طعمه مصر را بدهی » گفت « مادام که زنده ای حکومت مصر مال تو است » و بایکدیگر پیمان کردند آنگاه معاویه خواص مردم شام را بخواست و نگذاشت با آنها کسی از اطرافیان عمرو بیاید عمرو با آنها گفت « من در نظر گرفتم با معاویه بیعت کنم که هیچکس را برای خلافت نیرومندتر از او نمی بینم » مردم شام نیز با او بیعت کردند و معاویه با عنوان خلافت سوی کسان خود باز گشت.

و چون علی از قضیه ابو موسی و عمرو خبر یافت گفت « در باره این حکمیت از پیش شما گفتم و شما را از آن نهی کردم ولی فرمان مرا نبردید اکنون نتیجه مخالفت مرا می بینید بخدا می دانم کی شما را بمخالفت و نافرمانی من واداشت اگر میخواستم او را می گرفتم ولی خدا سزای او را خواهد داد » منظورش اشعث بن قیس بود « بخدا می دانم و کار من و آنچه قبلا با شما گفتم چون گفته برادر خشمی است که گوید «مقابل انحنای ریگزار رای خویش را با آنها بگفتم اما فقط ظهر روز بعد

حقیقت را دریافتند هر که از این حکمیت طرفداری کند اگر هم زیر این عمامه  
من باشد بکشیدش بدانید که این دومرد خطاکار که بعنوان حکم بر گزیدید حکم  
خدا را رها کردند و بی دلیل و بناحق مطابق دلخواه خود حکم کردند و حکم قرآن  
را رعایت نکردند و بخلاف حکم قرآن رای دادند و گفتارشان با حکمشان اختلاف داشت  
و خدایشان هدایت و توفیق نداد و خدا و پیمبر و مومنان پارسا از آنها بیزارند برای  
جهاد آماده شوید و مهیای حرکت باشید و بار دو گاههای خودتان بروید انشاء الله تعالی  
مسعودی گوید فرقه‌های مسلمان درباره حکمین اختلافی کرده‌اند و در این  
باب سخن بسیار گفته‌اند که عقاید آنها را با گفتار هر گروه خارجی و معتزلی  
و شیعه و دیگر فرق اسلام و دلایل آنها در کتاب «المقالات فی اصول الدیانات»  
آورده‌ایم و هم گفته‌ها و خطبه‌های علی را در موارد مختلف و آنچه درباره  
حکمیت گفت و اینکه او را بناخواه بقبول آن وا داشتند و ملامتها که از پس  
حکمیت بایشان کرد و اعلام خطرها که پیش از حکمیت وقتی اصرار داشتند  
ابو موسی اشعری و عمرو ب حکمیت بر گزیده شوند میکرد و میگفت «این قوم  
کسی را که بانجام مقصودشان نزدیک است بر گزیده‌اند و شما کسی را که بخلاف  
مقصودتان نزدیک است بر گزیده‌اید. عبدالله بن قیس دیروز میگفت «مردم این  
فتنه است زه کمانها را بیرید و کمانها را بشکنید» اگر راست میگفت خطا کرد  
که بدلخواه بجنگ آمد و اگر دروغ میگفت که باو اعتماد نیست» این سخن  
را ابو موسی در مقام ترغیب مردم بخود داری از یاری علی در جنگ جمل و غیر  
جمل گفته بود و هم گفتار او را که بملامت قریش گفته بود وقتی شنید که بعضی  
منافقان خلافت او که از بیعتش دریغ کرده بودند درباره او سخن بسیار گفته‌اند  
و بجواب گفته بود «دستهایشان بی خیر باد مگر میان آنها جنگ از موده تر از  
من کسی هست من هنوز بیست سال نداشتم که بجنگ ایستاده بودم و اکنون  
شصت و چند ساله‌ام ولی کسی که اطاعتش نکنند رای او تا چیز است» همه اینها

را در کتاب اخبار الزمان آورده‌ایم.  
مسمودی گوید اکنون که شمه‌ای از اخبار جمل و صفین و حکمین را گفتیم  
خلاصه اخبار جنگ نهروان را بگوئیم و بدنبال آن خبر کشته شدن وی را علیه  
السلام بیاریم اگر چه تفصیل آنچه را در این کتاب گفته‌ایم و خواهیم گفت در  
کتابهای سابق خویش آورده‌ایم و خدا بهتر داند.

ذکر جنگهای او رضی الله عنه با اهل نهر وان و آنچه بدین  
باب مربوط است از گشته شدن محمد بن ابوبکر  
صدیق رضی الله عنه و اشتر نخعی و  
مطالب دیگر

چهار هزار کس از خوارج فراهم شدند و با عبدالله بن وهب راسبی بیعت کردند و بمداین رفتند و عبدالله بن خباب را که در آنجا از طرف علی حکومت داشت بکشتند سر او را بریدند و شکم زنش را که آبتن بود دریدند و زنان دیگری را نیز بکشتند. علی با سی و پنجهزار کس از کوفه بیرون آمده بود از طرف ابن عباس نیز که از جانب وی حکومت بصره داشت ده هزار کس بیامد که احنف بن قیس و حارث بن قدامه سعدی با آنها بودند و این بسال سی و هشتم بود علی در شهر انبار فرود آمد و سپاهها بدو پیوست در آنجا برای مردم خطبه خواند و بجهاد ترغیبشان کرد و گفت «یکسر بسوی قاتلان مهاجران و انصار حرکت کنید که آنها مدتها کوشیده اند تا نور خدا را خاموش کنند و بجنگ پیمبر خدا صلی الله علیه وسلم و یاران وی ترغیب کرده اند بدانید که پیمبر خدا بمن فرمان داده با ستمگران یعنی همینها که سوی ایشان میرویم و عهد شکنان یعنی آنها که از جنگشان فراغت یافته ایم و بیدینان که هنوز با آنها بر خوردن کرده ایم جنگ کنم اکنون بسوی ستمگران حرکت کنید که آنها برای ما از خوارج مهمترند بطرف این قوم حرکت کنید زیرا آنها با شما جنگ میکنند که قدرت بدست آرند تا

مردم آنها را خداوند کار خویش گیرند و آنها بندگان خدا را بنده خویش کنند و مالشان را دست بدست برند، ولی قوم راضی نشدند مگر اینکه اول با خوارج جنگ کنند علی نیز سوی آنها رفت تا بنهروان رسید و حارث بن مره عبدی را برسالت پیش آنها فرستاد و دعوتشان کرد که از گمراهی باز آیند ولی آنها حارث را بکشتند و کس پیش علی فرستادند که «اگر از قبول حکمیت توبه کنی و اقرار کنی که کافر شده بودی با تو بیعت میکنیم و گرنه ما را رها کن تا پیشوائی برای خودمان انتخاب کنیم که از تو بیزاریم» علی کس پیش آنها فرستاد که «قتله برادران مرا پیش من بفرستید تا آنها را بکشم پس از آن شما را رها میکنم تا از جنگ مردم مغرب فراغت حاصل کنم. شاید خداوند دلهای شمار را بگرداند» بدو پیغام دادند «همه ما قتله یاران توهستیم و همگی خون آنها را حلال میدانیم و در قتل آنها شریک بوده ایم» فرستاده که از یهودان سیاهبوم بود بدو خبر داد که قوم از رود طرارستان عبور کرده اند «این رود پلی داشت بنام پل طرارستان که ما بین حلوان و بغداد بر جاده خراسان بود علی گفت «بخدا از پل نگذشته اند و از آن نخواهند گذشت تا در رمیله آنطرف پل آنها را بکشیم» آنگاه خبر مکرر آمد که از رود گذشته و از پل عبور کرده اند و او نمیپذیرفت و قسم میخورد که از آنجا عبور نخواهند کرد که قتلگاه آنها آنطرف پل است سپس گفت «بطرف این قوم حرکت کنید که بخدا جز ده نفر از آنها جان بدر نخواهند برد و از شما ده نفر کشته نخواهد شد پس از آن علی حرکت کرد و چون نزدیک آنها رسید گفت «الله اکبر پیمبر خدا صلی الله علیه وسلم راست گفت» آنگاه دو گروه صف بستند و علی شخصاً نزدیک آنها ایستاد و بیازگشت و توبه دعوتشان کرد اما نپذیرفتند و تیر سوی یاران وی افکندند یاران علی بدو گفتند «تیر میاندازند» گفت «دست نگهدارید» و این سخن راسه بار گفتند و او میگفت دست نگهدارید تا مردی را که کشته و آغشته خون بود بیاوردند و علی گفت «الله اکبر اکنون

جنگ با آنها رواست بآنها حمله کنید» یکی از خوارج بیاران علی حمله برد و کسانی را زخم‌دار کرد و بهر سو میتاخت و میگفت:

«آنها را میزنم و اگر علی را بینم با شمشیر بدو حمله میکنم»

علی رضی الله عنه سوی او رفت و میگفت «ای کسی که علی را میجوئی من تو را نادان و تیره روزمی بینم تو از پیکار علی بی نیاز بودی بیا اکنون بطرف من بیا» و بدو حمله برد و خویش بریخت سپس یکی دیگر از خوارج بیامد و حمله آورد و کسانی را بکشت و بهر سو حمله میبرد و میگفت «آنها را میزنم و اگر ابوالحسن را بینم بطرف او شمشیر میکشم»

علی بجانب او رفت و میگفت:

«ای که ابوالحسن را میجوئی اکنون بنگر کدام يك از ما مغبون میشود»

و بدو حمله برد و نیزه در او فرو برد و نیزه را بجا گذاشت علی برفت و او میگفت ابوالحسن را دیدم و دیدنش دلچسب نبود.

ابو ایوب انصاری به زید بن حصن حمله برد و او را بکشت عبدالله بن وهب را سبی نیز کشته شد هانی بن حاطب ازدی و زیاد بن حفصه او را کشتند حرقوص بن زهیر سعدی نیز کشته شد از یاران علی فقط نه کس کشته شد و از خوارج بیشتر از ده کس جان بدر نبرد و علی همه آن قوم را که چهار هزار کس بودند و ناقص الخلقه پستانی نیز از آن جمله بود، بجز آن‌ده تن که گفتیم، از پیش برداشت علی بگفت تا ناقص الخلقه را بجویند و جستند و نیافتند علی برخاست و از یافت نشدن ناقص الخلقه غمین بود و سوی کشتگان رفت که بر سر هم ریخته بود و گفت «اینان را از هم جدا کنید» کشتگان را بچپ و راست جدا کردند و ناقص الخلقه را برون آوردند علی رضی الله عنه گفت «الله اکبر دروغ به محمد نبستم» وی ناقص الید بود که دستش استخوان نداشت و سر آن چون نوك پستان زن بر آمده بود و پنج یا هفت موی بر آن بود که سر آن بهم پیچیده بود علی گفت «او را نزد

من بیارید» و بیازوی او نگریست بر بازویش گوشتی چون پستان زن رویهم بود و موهای سیاه داشت و چون گوشت کشیده میشد و تا کف دست میرسید و همین که رها میشد بطرف بازو بر میگشت علی پای از رین بگردانید و فرود آمد و خدا را سجده کرد پس از آن سوار شد و بر کشتگان گذشت و گفت «شما را کسی کشت که مغرورتان کرد» گفتند «کی مغرورشان کرد» گفت «شیطان و نفوس بد» یاران وی گفتند «خدا برای همیشه ریشه آنها را قطع کرد» گفت «ابدا بخدائی که جان من بکف اوست در پشت مردان و رحم زناتند هر یک از آنها خروج کند پس از او دیگری مانند وی بیاید تا میان دجله و فرات یکی خروج کند که مردی اشعط نام همراه وی باشد و مردی از خاندان ما برون شود و او را بکشد و پس از او تا روز قیامت خارجی نباشد»

علی همه چیزهایی را که در اردوی خوارج بود جمع کرد و اسلحه و دواب را میان مسلمانان تقسیم کرد و دیگر چیزها را با غلام و کنیز بکسان آنها پس داد آنگاه برای مردم خطابه خواند و گفت «خدا با شما نکوئی کرد و فیروزی داد اکنون بفوریت سوی دشمن خود حرکت کنید» گفتند «ای امیر مومنان شمشیرهای ما کند شده و تیرهایمان تمام شده و سر نیزه هایمان افتاده بگذار تا با لوازم کافی مجهز شویم» کسی که این سخن گفت اشعث بن قیس بود پس علی در نخيله اردو زد.

آنگاه یاران وی بنا کردند نهائی به محل های خویش بروند و جز تعداد کمی با وی نماند حارث بن راشد ناجی با سیصد کس برفتند و بدین نصرانی گرویدند اینان بطوریکه خودشان میگفتند از فرزندان سامة بن لوی بن غالب از اعقاب اسماعیل بودند ولی بسیار کسان این سخن را پذیرفته و گفته اند سامة بن لوی دنباله نداشت و در باره آنها از علی مطالبی نقل کرده اند که در کتاب «اخبار الزمان» آورده ایم.

تقریباً همه کسانی که به سامه انتساب دارند مخالفان علی هستند از جمله علی بن جهم شاعر منتسب به سامه مخالف علی بود و ما شمه‌ای از شعر و اخبار او را در کتاب اوسط آورده‌ایم مخالفت و دشمنی وی با علی علیه السلام چنان بود که پدر خویش را لعن میکرد و چون سبب پرسیدند که چرا او را در خور لعن میدانند گفت «برای آنکه مرا علی نامیده است»

علی معقل بن قیس ریاحی را بجانب آنها فرستاد و او حارث و دیگر مسیحی-شدگان را در ساحل دریا بکشت و عیال و فرزندشان را اسیر گرفت و این در ساحل بحرین بود مصقله بن هبیره شیبانی در آنجا از جانب علی حکومت داشت زنان بر او بانگ زدند که بر ما منت بگذار و او همه را به سیصد هزار درم بخرید و آزاد کرد و دو بیست هزار درم از بیت‌المال پرداخت و سوی معاویه گریخت علی گفت «خدا مصقله را با زشتی قرین کند مانند اقاها رفتار کرد و چون بندگان گریخت اگر مانده بود هر چه میشد از او میگرفتم و اگر نداشت مهلتش میدادم و اگر نمیتوانست پرداخت کند از او مواخذه نمی‌کردم» ولی آزادی اسیران را تایید کرد مصقله در این باب اشعاری گفت که از جمله اینست «من زنان طایفه بکر بن وایل را وا گذاشتم و اسیرانی از لوی بن غالب را آزاد کردم و بخاطر مال اندکی که بناچار تلف شدنی بود از کسی که پس از محمد از همه مردم بهتر است جدا شدم»

و شاعر دیگر در همین باب گوید «مصقله در روز ناجیه بن سامه معامله پر سودی کرد»

مصقله اعمال و حیلها داشت که همه را با اشعاری که در این باب گفته است در کتاب اوسط آورده‌ایم.

علی بن محمد بن جعفر علوی در باره کسانی که نسب به سامه بن لوی میبرند گفته است:



« سامه از ماست اما کارفرزندان او بنظر ما روشن نیست کسانی انساب آنها را یاد کرده اند اما چون او هام خفته ایست که خواب می بیند و ما نیز مانند علی که همه گفتار او درست است به آنها گوئیم « وقتی از تو سوال کنند و ندانی چه گوئی بگو خدای ما بهتر داند »

بسال سی و هشتم معاویه عمرو بن عاص را با چهار هزار کس به همراهی معاویه بن خدیج و ابوعور سلمی به مصر فرستاد و عمرو را مادام الحیات حکومت مصر داد و به تعهد سابق خود وفا کرد اینان در محل معروف به مسناة با محمد بن ابوبکر که از طرف علی حکومت مصر داشت روبرو شدند و جنگ کردند محمد بجهت آنکه یارانش او را رها کردند شکست خورد و برفت و در مصر در خانه ای نهان شد و چون دشمنان خانه را محاصره کردند محمد با کسانی از یارانش که همراه وی بودند برون شد و با آنها جنگ کرد تا کشته شد معاویه بن خدیج و عمرو بن عاص جثه او را بگرفتند و در پوست خری کردند و آتش زدند و این در محلی بود که کوم سرمک نام داشت گویند هنوز زنده بود که او را در پوست خر کرده آتش زدند وقتی معاویه از قتل محمد و یاران وی خبر یافت اظهار مسرت کرد و چون علی از خبر قتل محمد و مسرت معاویه خبر یافت گفت « غم ما درباره او بقدر مسرت آنهاست از هنگامی که وارد این جنگها شده ام بر هیچ کشته ای چنین غمین نشده ام در خانه من بزرگ شده بود و من او را پسر خود میدانستم نسبت بمن نکوکار بود و پسر برادرم بود این اندازه غم کم است و اجر او با خداست »

آنگاه علی اشتر را بحکومت مصر برگزید و او را با سپاهی بفرستاد وقتی معاویه از این قضیه خبر یافت کس پیش دهقانی که مقیم عریش بود فرستاد و او را ترغیب کرد و گفت « خراج ترا برای بیست سال می بخشم و تو زهر در غذای اشتر بریز » وقتی اشتر در عریش فرود آمد دهقان پرسید « از غذاها و نوشیدنیها

چه چیز را بیشتر دوست دارد ؟»

بدو گفتند «عسل» و او نیز ظرف عسلی با شتر هدیه کرد و گفت «این عسل چنین و چنان است» و وصف عسل را برای وی گفت اشتر روزه داشته بود و از آن عسل شربتی بنوشید و هنوز از گلویش یائین نرفته بود که جان بداد و همراهان او دهقان و کسان وی را از میان برداشتند گویند این حادثه در قلم بود و روایت اول درست تر است و چون علی خبر یافت گفت «بلیه دست و دهان بود» و چون معاویه خبر یافت «گفت خدا سپاهی از عسل دارد»

در اینسال یاران علی به ترتیبی که مال از ولایات میرسید سه بار مقرری از او گرفتند پس از آن مالی از اصفهان رسید و علی برای مردم خطابه خواند و گفت بیائید مقرری چهارم را بگیریید بخدا من خزانه دار شما نیستم» و خود او نیز در کار مقرری مانند مردم بود و مانند یکی از آنها بر میداشت.

مسعودی گوید «جمعی از متقدمان و متاخران از متکلمان و خوارج در باره رفتار علی در جنگ جمل و صفین و اختلاف حکم او در این دو مورد سخن گفته اند که اهل صفین را در حال حمله و فرار میکشت و زخم داران آنها را بیجان میکرد ولی در جنگ جمل فراری را تعقیب نکرد و زخم داری را بیجان نکرد و هر که سلاح بینداخت یا بخانه خود رفت ایمن بود شیعیان علی درباره تفاوت حکم وی در این دو جنگ جواب داده اند که حکم آن اختلاف داشته است زیرا اصحاب جمل وقتی شکست خوردند دستهای نداشتند که بدان پیوندند بلکه همه آن قوم بخانه های خود برگشتند و بجنگ و دشمنی پرداختند و مخالفت فرمان نکردند و راضی شدند که با آنها کاری نداشته باشد و در باره ایشان فقط رفع شمشیر میبایست کرد زیرا بر ضد او بجستجوی همدستانی بر نیامدند ولی اهل صفین به گروه و پیشوای منصوبی می پیوستند که برای آنها سلاح فراهم میکرد

و مقرری میداد و مال تقسیم میکرد و خسارات آنها را جبران میکرد و برای پیاده آنها مرکب فراهم میآورد و بازشان میفرستاد که بچنگ پردازند و همگی مطیع پیشوائی او بودند و از رای وی تبعیت میکردند و مخالف غیر او بودند و امامت او را نمیپذیرفتند و منکر حق او بودند و پنداشتند امامتی را که حق او نیست مطالبه میکند بدینجهت حکم آنها اختلاف یافت گروه معترض و جوابگو سخنان بسیار دارند که نقل آن بدرازا میکشد و شرح آن مفصل است و تفصیل آن را با گفتار هر گروه در کتابهای سابق خود آورده ایم و از تکرار آن در اینجا بی نیازیم و خدا بهتر داند .

## ذکر مقتل امیر المومنین علی بن ابیطالب رضی الله عنه

در سال چهارم جماعتی از خوارج در مکه فراهم شدند و دربارہ مرجم و جنک و فتنہ‌ای که دچار آن شده بودند گفتگو کردند و سه تن از آنها پیمان کردند که علی و معاویہ و عمرو بن عاص را بکشند و وعده نهادند و بنا شد هر يك از آنها از جانب کسی که مامور او میشود بر نگردهمگر او را بکشند یا کشته شود از جمله این سه کس عبدالرحمن بن ملجم لعنة الله عليه بود وی از تیره تَجِيب بود که جزو طایفه مراد بشمار بودند و به مراد منسوب شد و حجاج بن عبدالله صریمی که برك لقب داشت و زادویہ مولای بنی العنبر ابن ملجم لعنة الله عليه گفت «من علی را میکشم» برك گفت «من معاویہ را میکشم» زادویہ گفت «من عمرو بن عاص را میکشم» و وعده نهادند که اینکار در شب هفدهم ماه رمضان و بقولی شب بیست و یکم انجام شود عبدالرحمن بن ملجم مرادی بسوی علی حرکت کرد و چون بکوفه رسید بنزد قطام دختر عموی خود رفت که علی در جنک نهران پدر و برادر او را کشته بود و از همه اهل زمانه خود زیبا تر بود عبدالرحمن از او خواستگاری کرد و او گفت «زنت نمیشوم تا مهرم را تعیین کنی» گفت «هرچه بخواهی میدهم» گفت «سه هزار سکه و يك غلام و يك کنیز و اینکه علی بن ابیطالب را بکشی» گفت «آنچه را خواستی مهر تو کردم مگر کشتن علی بن ابیطالب که مقدور نیست» گفت «او را غافلگیر کن اگر بر او دست یافتی انتقام مرا گرفته‌ای و با من بخوشی زندگی خواهی کرد»

اگر هلاك شدی پاداشی که پیش خدا داری از این دنیا بهتر است» ابن ملجم گفت «بخدا باین شهر که همیشه از آن گریزان بوده‌ام برای همین کار آمده‌ام منظور ترا انجام میدهم» و از پیش او برون شد و شعری بدین مضمون میخواند: «سه هزار سکه و يك غلام و يك كنيز و كشتن علی بشمشیر نیز. مهری گرانتر از علی نیست. خیلی گرانست و همه آدم‌کشی‌ها در مقابل آدم‌کشی ابن ملجم ناچیز است.»

آنگاه یکی از مردم اشجع را که شیب ابن نجده نام داشت و از خوارج بود بدید و با او گفت «میخواهی بشرف دنیا و آخرت برسی؟» گفت «چطور؟» گفت «برای کشتن علی با من کمک کنی» گفت «مادرت داغدار شود پیشنهاد غریبی میکنی تو که کوشش او را در راه اسلام میدانی و از سابقه‌اش با پیامبر صلی‌الله علیه وسلم خبر داری» ابن ملجم گفت «وای بر تو مگر نمیدانی که او مردان را در باره کتاب خدا حکمیت داد و برادران نماز خوان ما را بکشت او را بانتقام برادران خود میکشم» شیب با وی پیش قظام آمد وی در مسجد بزرگ بود و چادری برای او زده بودند که باعث کف نشسته بود و این روز جمعه سیزدهم ماه رمضان بود قظام به آنها خبر داد که مجاشع بن وردان بن علقمه نیز داوطلب شده که با آنها در کشتن علی همدست شود آنگاه قظام پارچه حریری بخواست و به آنها بست آنها نیز شمشیرهای خود را بر گرفته در مقابل دری که علی از آنجا وارد مسجد میشد نشستند علی هر روز هنگام اذان می‌آمد و مردم را برای نماز بیدار میکرد ابن ملجم بر اشعث که در مسجد بود گذر کرد و اشعث بدو گفت «صبح ترا رسوا کرد» حجر بن عدی که این سخن بشنید گفت «ای يك چشمی او را بکشتن دادی خدایت بکشد» آنگاه علی رضی‌الله عنه بیامد و ندا میداد «ای مردم برای نماز آماده شوید» و ابن ملجم و یارانش بدو حمله بردند و می‌گفتند «حکم‌دادن خاص خداست نه خاص تو» و ابن ملجم با شمشیر ضربتی به پیشانی او

زد ولی ضربت شبیب به بازوی درخورد مجاشع بن وردان نیز فرار کرد علی گفت «نگذارید اینمرد فرار کند» مردم به ابن ملجم حمله بردند و ریگ بطرف او می ریختند و در حالیکه او را می گرفتند فریاد می زدند یکی از مردم همدان لگدی بدو زد و مغیره بن نوفل بن حارث بن عبدالمطلب مشتی بصورت او زد که بزمین افتاد و او را بنزد حسن بردند ابن وردان میان جمعیت افتاد و جان بدر برد شبیب نیز بگریخت و باقامتگاه خود رسید عبدالله بن نجده که از منسوبان وی بود نزد وی آمد و دید که پارچه حریر را از سینه خود باز میکند و چون از او توضیح خواست قضیه را با او بگفت عبدالله باقامتگاه خود رفت و باشمشیر بیامد و او را بزد تا بکشت گویند علی آنشب نخفته بود و پیوسته میان اطاق خود و در خروجی راه میرفت و میگفت «بخدا بمن دروغ نگفته اند و من دروغ نمیگویم این شبی است که بمن وعده داده اند» و چون برون شد مرغابیانی که متعلق به کودکان بودند بانك بر آوردند و یکی از اهل خانه به مرغابیان بانك زد و علی گفت «کارشان نداشته باش از مرگ خبر میدهند» بسیاری از کسان گفته اند که علی رضی الله عنه بدو فرزند خود حسن و حسین وصیت کرد که هر دو در آیه تطهیر شریک وی بودند و این گفتار بسیاری از کسانی است که قائل به تعیین امام بوده اند.

آنکاه مردم به پرسش پیش وی آمدند و گفتند «ای امیر مومنان اگر ترا از دست دادیم، و خدا کند ندهیم، با حسن بیعت کنیم؟» گفت «نه میگویم آری و نه میگویم نه شما بهتر دانید» سپس حسن و حسین را بخواست و به آنها گفت «بشما سفارش میکنم که فقط از خدا بترسید و در پی دنیا نباشید اگر چه بشما اقبال کند غم دنیا منخورد، سخن حق گوئید، به یتیم رحم کنید، ضعیف را کمک کنید، دشمن ظالم و پشیمان مظلوم باشید و در کار خدا از ملامتگر باک مدارید» آنکاه باین حنفیه نگریست و گفت «شنیدی به برادرانت چه سفارش کردم؟»

گفت «آری» گفت «ترا نیز بهمین چیزها سفارش میکنم. احترام برادران خود را نگهدار و پشتیبان آنها باش و بدون رأی آنها کاری را فیصل مده، و بحسن و حسین گفت «سفارش او را نیز بشما میکنم که شمشیر شما و پسر پدرتان است محترمش دارید و مقامش را بشناسید.»

یکی از مردم بدو گفت «ای امیر مومنان آیا کسی را تعیین نمیکنی؟» گفت «نه همانطور که پیمبر خدا صلی الله علیه وسلم آنها را بخودشان وا گذاشت من نیز بخودشان وامیکذارم» گفت «وقتی به پیشگاه خداروی باو چه خواهی گفت؟» گفت میگویم «خدا یا تا وقتی که خواستی مرا میان آنها نگهداشتی سپس مرا بر گرفتی و ترا میان آنها وا گذاشتم اگر خواهی تباهشان کنی و اگر خواهی بصلاحشان آری» آنکاه گفت «بخدا این شبی است که یوشع نون را ضربت زدند، شب هفدهم، و شب بیست و یکم جان بداد» علی جمعه و شنبه را زنده بود و شب یکشنبه در گذشت و او را در میدان مجاور مسجد کوفه بخاک سپردند سابقاً در همین کتاب ضمن اخبار وی اختلاف کسان را درباره قبرش و آنچه در این باب گفته اند آورده ایم هنگامی که در گذشت هفتاد و دو سال بقولی شصت و دو سال از عمرش گذشته بود سابقاً اختلاف کسان را درباره سن وی آورده ایم وی چنان بود که حسن گفت «بخدا امشب مردی از میان شمارفت که گذشتگان فقط بفضیلت پیمبری از او برتر بودند و متاخران بدو نرسند. وقتی پیمبر خدا صلی الله علیه وسلم او را بجنک میفرستاد جبرئیل از راست و میکائیل از چپ او بود و باز نمیکشت مگر خدا او را فیروزی داده بود.»

کسی که بر او نماز خواند فرزندش حسن بود هفت تکبیر بر او گفت و جز این نیز گفته اند از طلا و نقره چیزی بجا نگذاشت مگر هفتصد درم که از مقرری او مانده بود و میخواست با آن خدمتکاری برای خانه خود بخرد بعضی نیز گفته اند دوست و پنجاه درم باقر آن و شمشیر خود برای کسانش بجا گذاشت وقتی خواستند

ابن ملجم لعنة الله عليه را بکشند عبدالله بن جعفر گفت «بگذارید من دل خودم را خنك كنم و دست و پاهای او را بپرید و میخی را سرخ کرد و بجشم او کشید ابن ملجم گفت «منزه است خدائی که انسان را آفرید تو چشمان خودت را بسائیده سرب سر مه میکنی» پس از آن او را گرفتند و در حصیر پیچیدند و نفت مالیدند و آتش در آن زدند و بسوختند. عمران بن حطان رفاشی درباره ابن ملجم و ستایش او در باره ضربتی که زد ضمن شعری دراز چنین میگوید «چه ضربتی بود از مردی پرهیز کار که میخواست بوسیله آن رضایت خداوند را جلب کند هر وقت او را بیاد میآورم پندارم که کفه عمل او بنزد خدا از همه مردم سنگین تر است»

عمران بن حطان و پدرش حطان اخبار بسیار دارند که در کتاب اخبار - الزمان در باب اخبار خوارج که تا سال سیصد و بیست و هشت بوده اند آورده ایم. آخرین کس از خوارج ربیعیه بود که بنام غیرون شهره بود و او را بنزد المقتدر بالله آوردند و ابن حمدان وی را از ناحیه توافر ستاده بود و هم در ایام المقتدر ابو شعیب خارجی خروج کرد.

از آنوقت تا کنون امیر مومنان علی رضی الله عنه را رثای بسیار گفته و از مقتل او یاد کرده اند از جمله کسانی که رثای او گفتند ابوالاسود دثلی بود که ضمن اشعاری بدین مضمون گفته بود.

«بمعاویة بن حرب بگوئید خدا چشم شما تکران را روشن نکند چرا در ماه روزه ما را به مصیبت بهترین مردم دچار کردید بهترین کسانی را که مرکوب سوار شده و مرکب رام کرده و بکشتی نشسته بودند و پاپوش بپا کرده یا ساخته بودند و قرآن خوانده بودند کشتید وقتی چهره ابو حسین را مینگریستم بالای دیدگان او نور را عیان میدیدم مردم قریش هر جا باشند این نکته را میدانند که نسب و دین تو از همه آنها نکوتر بود».

برك صريمی نیز سوی معاویه رفت و هنگامی که نماز میخواند خنجری



بران وی زد او را بگرفتند و بحضور معاویه نگهداشتند که بدو گفت «وای بر تو! کیستی و قصه‌ات چیست» گفت «مرا مکش» و قضیه را بدو خبر داد که ما قرار گذاشته‌ایم در این شب تو و علی و عمرو را بکشیم اگر خواهی مرا در حبس بدار و اگر کشته نشده بودند من بکشتن علی میروم و تعهد میکنم که او را بکشم و دوباره پیش تو بازگردم و تسلیم تو شوم» بعضی گفته‌اند همانوقت او را بکشت و بعضی دیگر گفته‌اند او را در حبس برداشت تا خبر کشته‌شدن علی بیامد و او را آزاد کرد.

وزادویه که بقولی همان عمرو بن بکر تمیمی بود بسوی عمرو بن عاص رفت و خارجه قاضی مصر را بدید که در محل عمرو بن عاص بر تخت نشسته مردم را غذا میداد و بقولی آنروز خارجه امامت نماز صبح را بعهدہ داشت و عمرو بسبب مانعی بنماز نیامده بود زادویه خارجه را با شمشیر بزد پس از آن عمرو پیش وی رفت و هنوز رمقی داشت خارجه بدو گفت «بخدا او قصد تو داشته بود» عمرو گفت «ولی خداوند قصد خارجه داشت» و چون زادویه را بحضور عمرو برداشتند از قصه او پرسید او نیز قصه را نقل کرد و گفت «همین امشب علی و معاویه کشته شده‌اند» عمرو گفت «کشته شده باشند یا کشته نشده باشند باید ترا کشت» و آن مرد بگریست بدو گفتند «با اینهمه شجاعت از مرگ میترسی؟» گفت «نه بخدا ولی غصه‌ام اینست که دو رفیق من علی و معاویه را کشته‌اند و من بکشتن عمرو توفیق نیافته‌ام» پس کردن او را زدند و جثه‌اش را بیاویختند.

علی رضی الله عنه غالباً شعری بدین مضمون میخواند «این قرشیان آرزو دارند مرا بکشند نه بخدا هرگز توفیق نخواهند یافت اگر من از میان بروم دچار کسی میشوند که اثری از آنها بجا نگذارد»

و هم شعری را بدین مضمون بسیار میخواند:

«برای مرگ آماده باش که مرگ بتو خواهد رسید و همین که مرگ

بسر وقت تو آمد اضطرار بکنم» و هم در آن وقت که کشته میشد این دو شعر را از او شنیده بودند زیرا وقتی سوی مسجد میرفت گشودن در خانه مشکل شده بود و در را که از تنه نخل بود بکند و بیک سو نهاد و هم بند جامه او باز شد و آنرا محکم کرد و همین دو شعر را بخواند .

معاویه کسانی از یاران خود را بکوفه فرستاده بود که مردن او را شایع کند و مردم در این باب سخن بسیار گفتند تا بعلی رسید و در مجلس خود گفت «از مرگ معاویه سخن بسیار میکنید بخدا نمرده است و نخواهد مرد تا قلمرو مرا نیز تصرف کند این پسر جگر خواره میخواید این را از من بشنود و کسی فرستاده تا مرگ او را میان شما شایع کنند تا نظر مرا بیقین بداند که آینده او چگونه خواهد بود» و سخن بسیار گفت و روز کار معاویه و اخلاف او را از یزید و مروان و فرزندان وی یاد کرد و از حجاج و شکنجه‌ای که بآنها خواهد کرد سخن آورد مردم فغان کردند و گریه و ناله بسیار شد و یکی از آن میان برخاست و گفت «ای امیر مومنان حوادث بزرگی را یاد کردی ترا بخدا همه اینها خواهد شد؟» علی گفت «بخدا همه اینها خواهد شد که بمن دروغ نگفته‌اند و من نیز دروغ نمیگویم» بعضی دیگر گفتند «ای امیر مومنان این چه وقت خواهد بود؟» گفت «وقتی این از این رنگین شود» و یکدست خود را بریش و دست دیگر را بر سر خود نهاد و مردم سخت بگریستند آنکاه گفت «اکنون گریه مکنید که بعدها بر من بسیار خواهید گریست؟» پس از آن بیشتر مردم کوفه محرمانه درباره خود به معاویه نامه نوشتند و پیش وی وسیله برانگیختند و روزی چند نگذشت که این حادثه رخ داد. در قسمتهای آینده این کتاب پس از ذکر زهدوی و شمه‌ای از سخنانش شمه‌ای از اخبار وی را که در ایام معاویه بن ابی سفیان بود یاد خواهیم کرد والله ولی التوفیق .

## ذکر شمه‌ای از سخنان و اخبار و زهد وی رضوان الله علیه

او علیه السلام در ایام خویش جامه نو نپوشید و ملک و مالی نیندوخت مگر آنچه در ینبع داشت که آنرا نیز صدقه و وقف کرده بود آنچه مردم از خطبه‌های وی بیاد سپرده‌اند چهار صد و هشتاد و چند خطبه است که بالبدیهه یاد میکرد و مردم آنرا به حفظ و ثبت از هم میگرفتند.

بدو گفتند «بهترین بندگان چه کسانی‌اند؟» گفت «آنها که وقتی نکوئی کنند خرسند شوند و چون بد کنند آمرزش طلبند و چون عطا گیرند سپاسگزاری کنند و چون مبتلا شوند صبوری کنند و چون خشمگینشان کنند در گذرند» هم او میگفت:

«دنیا برای کسی که راستی و رزد خانه راستی است و برای کسی که از آن پند آموزد خانه عافیت است و برای کسی که از آن توشه گیرد خانه ثروت است. دنیا مسجد دوستان خدا و نماز گاه فرشتگان خدا و فرود گاه وحی وی و تجارتگاه دوستان اوست که در آنجا بکسب رحمت پرداخته و بهشت را بسود برده‌اند. چرا دنیا را مذمت میکنند که دنیا گذران بودن و نا چیزی خود را اعلام کرده و از فنای خویش و اهل خویش حکایت آورده و بوسیله بلیات خویش بلارا با آنها وا نموده و با مسرات خود به مسرت ترغیب کرده، شب به مصیبت گذشته و صبح با سلامت آغاز شده مایه تحذیر و ترغیب و تخویف بوده و کسانی از پس

پشیمانی مذمت آن کرده و گروهی دیگر از پس پاداش گرفتن ستایش آن خواهند کرد دنیا تذکارشان داده و تذکار یافته‌اند و تغییرات دنیا را بیاد آورده‌اند با آنها سخن کرده و سخنش را راست گرفته‌اند پس‌ای که دنیا را مذمت می‌کنی و فریب آن خورده‌ای چه وقت دنیا برای تو بی‌تغییر بوده و چه وقت بقصد فریب تو بر آمده آیا فنای پدران و مرگ مادرانت موجب این فریب بود؟ چه بسیار بیمار که پرستاری وی کرده و طالب شفای او بوده‌ای و دوی اطبا را برای او توصیف کرده‌ای اما مهربانی تو او را سود نداده و به آرزوی تو شفا نیافته است و دنیا بوسیله‌وی سرنوشت ترا نمودار کرده و با مرگ وی مرگ ترا نشان داده است. فردا گریه ترا سود ندهد و دوستان کاری برایت نسازند در مدح دنیا سخنی بهتر از این نخواهی شنید.<sup>۱</sup>

و هم از سخنان وی در وصف دنیا که محفوظ مانده اینست که فرموده بدانید که دنیا در کار رفتن است و آخرت در کار آمدنست آن دوستدارانی دارد و این نیز دوستدارانی دارد از دوستداران آخرت باشید و از دوستداران دنیا مباحثید زاهد دنیا و راغب آخرت باشید زاهدان دنیا زمین را بساط و خاک را فرش و آب را وسیله تزئین خود کرده‌اند و کار دنیا را بهم بر نهاده‌اند بدانید هر که شوق بهشت دارد از خواهش دل بگذرد و هر که از جهنم بیم دارد از محرمات باز گردد و هر که از دنیا بگذرد مصیبت‌ها بر او آسان شود و هر که در انتظار آخرت باشد به نیکی پردازد. بدانید که خدا بندگانی دارد که گوئی اهل بهشت را در بهشت متنعم و جاوید می‌بینند و اهل جهنم را در جهنم معذب می‌بینند دل‌هایشان غمگین است و بدشان بکس نرسد جان‌هایشان عقیق است و حاجاتشان ایندک است چند روزی صبوری کرده‌اند و آخرت یافته‌اند و آسایش دراز. بهنگام شب بپاخیزند و اشکشان بر چهره روانست بخدا تضرع می‌کنند و برای رهائی خویش همی کوشند و بروز عالمان و

۱ - قسمتی از این خطبه در متن مشوش بود و از روی متن نهج البلاغه ترجمه شد.

خردوران و نیکان و پرهیز کارانند گوئی چون تیرهای کمانند که خوف عبادت آنها را تراشیده است هر که آنها را ببیند گوید بیمارند اما بیمار نیستند اگر خللی در آنها هست اینست که از یاد جهنم و اهل جهنم نگرانی بزرگ دارند»

و هم به پسر خود حسن گفت «ای پسر از هر که خواهی بی نیازی کن تا نظیر او شوی و از هر که خواهی چیزی بخواه تا حقیر او شوی و بهر که خواهی چیزی بده تا امیر او شوی» یکی از یارانش پیش او آمد و گفت «ای امیر مومنان روز تو چگونه آغاز شد» گفت «روزم با ضعف و گناهکاری آغاز شد روزی خود را میخورم و انتظار مرگ میبرم» گفت «درباره دنیا چه گوئی؟» گفت «چه گویم در باره خانه‌ای که آغازش غم است و انجامش مرگ هر که از آن بی نیازی کند به فتنه افتد و هر که محتاج آن باشد غمگین شود حلالش حساب دارد و حرامش عقاب» گفت «کدام يك از مردم آسوده‌ترند» گفت «پیکرهای زیر خاک که از عقاب امان یافته و منتظر ثواب باشند»

ضراب بن حمزه که از خاصان علی بود با واردان بنزد معاویه رفت بدو گفت «علی را برای من وصف کن» گفت «ای امیر مومنان مرا از اینکار معاف دار» معاویه گفت «حتماً باید بکنی» گفت «اگر حتماً باید او را وصف کرد بخدا و در اندیش و نیرومند بود گفتارش مایه فضل بود و حکمش مایه عدل علم از اطراف او می‌بارید و حکمت از رفتارش نمودار بود غذای سخت دوست داشت و لباس کوتاه وقتی او را دعوت میکردیم می‌پذیرفت وقتی از او تقاضا میکردیم عطیه میداد بخدا با آنکه ما را تقرب میداد و نزدیک ما بود از مهابتش با او سخن نمیگفتیم و از عظمتی که در دل‌های ما داشت با وی آغاز سخن نمیگرددیم وقتی لبخند میزد، دندانهایش چون مروارید مرتب نمودار میشد مردم دیندار را بزرگ میداشت و با مساکین مهربان بود و بهنگام سختی یتیمان خویشاوند و مسکینان بی چیز را

اطعام میکرد برهنه را می‌پوشانید و مظلوم را یاری میکرد از دنیا و نعیم آن بیمناک بود با شب و تاریکی آن انس داشت گوئی او را می‌بینم هنگامی که شب پرده افکنده و ستارگان فرو رفته بود در محراب ایستاده ریش خود را گرفته بود چون مردم بیمار زمزمه میکرد و چون مردم غمین میگریست و میگفت «ای دنیا دیگری حزم را فریب بده! متعرض من میشوی و بمن جلوه میفروشی هرگز! هرگز! خدا نکند که من ترا سه طلاقه کرده‌ام و حق رجوع ندارم عمر تو کوتاه و عیش تو حقیر و قدر تو ناچیز است آه از توشه کم و دوری سفر و وحشت راه»

معاویه گفت «باز هم از سخنان او برای من بگو» ضرار گفت میگفت «شکفت انگیزترین اعضای انسان قلب اوست که مایه حکمت و اضداد آنرا با هم دارد اگر امید بانسان رخ نماید طمع او را منحرف کند و چون بطمع منحرف شود حرص او را بنابودی کشاند و اگر نومیدی بر او چیره شود تأسف او را بکشد و اگر متغیر شود خشمش فزونی گیرد و اگر خشنود شود اندازه نگه ندارد و اگر بیمناک شود از آه و ناله رسوا شود اگر مالی بدست آرد بی‌یازی او را بطغیان و اداورد اگر بی‌چیز شود نداری او را رسوا کند اگر گرسنه ماند بسبب ضعف از پایفتد و اگر پر خوری کند از تخمه برنج افتد که نقصان برای او مضر است و افراط مایه تباهی اوست.»

معاویه گفت «باز هم از کلمات او که بخاطر داری برای من بگو» گفت «خیلی مشکل است بتوانم همه آنچه را از او شنیده‌ام تکرار کنم» سپس گفت «شنیدم به کمیل بن زیاد سفارش میکرد و میگفت ای کمیل از مومن دفاع کن که پشت سر مومن قرق خداست و جان او نزد خدا محترم است و ستمگر او دشمن خداست از ستم کردن با کسی که یاوری جز خدا ندارد بپرهیزید» گفت «روزی شنیدم که میگفت «این دنیا وقتی بقومی اقبال کند نیکیهای دیگران را بآنها عاریه دهد و وقتی به آنها پشت کند نیکیهای خودشان را نیز از آنها بگیرد.»

گفت « شنیدم که میگفت تکبر ثروتمند عزت صبر را از میان ببرد » گفت « و شنیدم که میگفت. «شایسته است که نظر مومن عبرت و سکوتش و سخنش حکمت باشد.»

پیغمبر صلی الله علیه وسلم از آن پس که جعفر بن ابوطالب ملقب به طیار در حدود شام کشته شد هر وقت علی را بجائی میفرستاد میگفت « خدایا مرا تنها مگذار که تو بهترین بجا ماندگانی » بروز احد علی بدسته بزرگی از مشرکان حمله برد و آنها را هزیمت کرد جبرئیل گفت « ای محمد از خود گذشتگی اینست » پیغمبر صلی الله علیه وسلم گفت «علی از منست» جبرئیل گفت «من نیز از شمایم» ابن اسحاق از ابن اسرائیل و دیگران چنین روایت کرده است .

يك روز خواهنده‌ای بحضور علی ایستاد و علی بحسن گفت «بمادرت بگو يك درم باو بدهد» گفت «شش درم برای خرید آرد داریم» گفت «مومن، مومن نخواهد بود مگر با آنچه پیش خداست بیشتر از آنچه پیش خود دارد اعتماد داشته باشد» و بگفت تا هر شش درم را بخواهنده دادند. علی رضی الله عنه از جا نرفته بود که مردی براو گذشت که شتری را میراند و شتر را بیکصد و چهل درم از او خرید و برای پرداخت قیمت هشت روز مدت نهاد هنوز مهار شتر را باز نکرده بود که یکی براو گذشت و شتر همچنان در عقال بود و گفت «این شتر بچند؟» گفت «بدویست درهم» گفت خریدم و قیمت آنرا نقد پرداخت علی از آن جمله یکصد و چهل درم بکسی که شتر را از او خریده بود داد و شصت درم باقی را بنزد فاطمه علیها السلام برد که از او پرسید «این را از کجا آوردی؟» گفت «این تأیید قرآنیست که پدرت صلی الله علیه وسلم آورده است که هر که نکوئی کند ده برابر آن پاداش دارد.»

ابن عباس بر قومی گذشت که بدو ناسزای علی میگفتند بعضا کش خود گفت «مرا نزدیک آنها ببر» چون نزدیک آنها شد گفت «کدام يك از شما ناسزا گوی

خداست؟» گفتند «بخدا پناه میبریم از اینکه ناسزا گوی خدا باشیم» گفت «کدام يك از شما ناسزا گوی پیامبر خدا صلی الله وسلم است؟» گفتند «بخدا پناه میبریم از اینکه ناسزا گوی پیامبر خدا صلی الله وسلم باشیم»، گفت «کدام يك از شما بد گوی علی بن ابیطالب است؟»

گفتند «این یکی را بله» گفت «شهادت میدهم که از پیامبر خدا صلی- الله علیه وسلم شنیدم که میگفت هر که ناسزای من گوید ناسزای خدا گفته است و هر که ناسزای علی گوید ناسزای من گفته است» آن گروه سر بزیر افکندند و چون ابن عباس برفت بعضا کس خود گفت آنها را چگونه دیدی؟ «وی شعری خواند بدین مضمون :

«چپ چپ بتو نگاه میکردند چنانکه بزبکارد سلاح نگاه میکند» گفت بیشتر بگو پدر و مادرم فدای تو باد و او شعر دیگر خواند بدین مضمون «باچشمان فرو افتاده و چانه‌های آویخته چنانکه ذلیل به عزیز مقتدر مینگرد» گفت «باز هم بگو پدر و مادرم فدای تو باد» عصا کس گفت «دیگر چیزی نمیدانم» او گفت «ولی من این شعر را هم میدانم که دنباله اشعار تو است و گوید «زندگان آنها با مردگانشان بدی میکنند ولی مردگان زندگان را رسوا میکنند.»

گروهی از اهل روایت از ابو عبدالله جعفر بن محمد از پدرش محمد بن علی بن حسین بن علی نقل کرده‌اند که علی در صبحگاه شبی که عبدالرحمن بن ملجم او را ضربت زده بود پس از حمد و ثنای خدا و صلوات پیامبر صلی الله علیه وسلم گفت «هر کسی با چیزی که از آن میگریزد برخورد خواهد کرد مرگ جان را بسوی خود میکشد و گریختن از مرگ بسوی آن رفتن است چه روزها گذرانیدم که این قضیه نهان را میجستم و خدا عزوجل آنرا نهان میخواست این علم نهان است که بدان نمیتوان رسید. وصیت من بشما اینست که چیزی را با خدا شریک مکنید و سنت محمد را بیهوده مگذارید این دوستون را بپا دارید



هر کس بقدر توان خود کوشش کند که خدای رحیم و دین استور و پیشوای دانا بار مردم نادان را سبک کرده است. ما در سایه شاخها و در معرض بادها و در سایه ابرها بودیم که در فضا محو شد و اثر آن از زمین بر افتاد از من جثه‌ای بی روح خواهد ماند که از پس حرکت ساکن است و از پس سخن خاموش است آرامش و بیحرکتی اعضای من مایه پند شما شود<sup>۱</sup> که این از نطق بلیغ پند آموزتر است با شما مانند کسی که در انتظار ملاقات است وداع میکنم فردا خواهید دید وقصه روشن میشود تا روز مقصود بشما درود باد دیروز همدم شما بودم امروز عبرت شما هستم و فردا از شما جدا میشوم اگر بهتر شدم اختیار خون من با من است و اگر مردم وعده گاه بقیامت است و گذشت به پرهیزکاری نزدیکتر است مگر نمیخواهید خدائی که آموزگار و مهربان است از شما درگذرد، قسمتی از خطبه‌ای که پیش از آن در باره ترغیب بزهد دنیا گفته بود اینست « دنیا برفت و اعلام وداع کرد و آخرت نزدیک شد و در کار آمدنست مسابقه امروز است و تقدم فرداست بدانید که در روزهای آرزو بسر میبرید که اجل دنبال آنست هر که در ایام آرزو پیش از رسیدن اجل اخلاص و رزد عملش نکوست هنگام امید خدارا چنان عبادت کنید که هنگام بیم میکنید چیزی را چون بهشت ندیدم که طالب آن خفته باشد و نه چیزی چون جهنم که گریزنده آن بخواب رفته باشد بدانید که هر که حق سودش نرساند باطل زیانش رساند و هر که هدایت را نپسندد بضلال افتد شما را سفر فرموده و توشه را نشان داده اند بیش از همه از پیروی هوس و درازی آرزو بر شما بیمناکم » فضائل و مقامات و مناقب و وصف زهد و عبادت علی بیشتر از آنست که در این کتاب و کتابهای دیگر گنجد یا تفصیل آن توان گفت و ما شمه‌ای از اخبار و زهد و سرگذشت و اقسام گفتار و خطبه‌های وی را در کتاب « حدائق الازهان فی اخبار آل محمد علیه السلام » و هم در کتاب « مزار الاخبار و وظائف

۱- قسمتی از این خطبه در متن مشوش بود و از روی متن نهج البلاغه ترجمه شد

الاثار للصفوة النورية والذریه المزکیه ابواب الرحمه وینابیع الحکمه» آورده ایم .  
 مسعودی گوید : چیزهایی که مایه فضیلت اصحاب پیامبر خدا صلی الله علیه  
 وسلم شده تقدم ایمان و هجرت و یاری پیامبر خدا صلی الله علیه وسلم و خویشاوندی  
 و جانبازی در راه او بوده است با علم بقرآن و تنزیل و جنگ در راه خدا و زهد  
 و قضاوت و فصل دعاوی و فقه و علم که علی از اینهمه بهره کاملتر و سهم بیشتر داشته  
 است بعلاوه فضائل خاص از جمله گفتار پیامبر صلی الله علیه وسلم که وقتی میان  
 اصحاب خویش برادر خواندگی آورد بدو گفت « تو برادر منی » و او صلی الله  
 علیه وسلم همسنگ و مانند نداشت و هم گفتار او صلوات علیه بعلی که « تو نسبت  
 بمن همانند هارونی نسبت بموسی » و هم گفتار او علیه الصلاة والسلام که « هر که  
 من مولای اویم علی مولای اوست خدایا با هر که دوست وی باشد دوستی کن و  
 هر که دشمن او باشد دشمنش مدار » و هم دعای او علیه السلام هنگامی که انس  
 مرغ بریان را پیش وی آورده بود که « خدایا محبوبترین خلق خویش را پیش  
 من بفرست که بامن از این مرغ بخورد » و علی علیه السلام بیامد تا آخر حدیث  
 این و فضائل دیگر از اوست و فضایلی داشت که در غیر او نبود و اصحاب از سابق  
 و لاحق فضایی داشتند و پیامبر تا بمرد از آنها خشنود بود و از نهان آنها خبر داد  
 که چون ظاهرشان مؤمن است قرآن نیز بدین نازل شد و همدیگر را دوست  
 داشتند و چون پیامبر خدا صلی الله علیه وسلم در گذشت و وحی از میان برخاست  
 حوادثی رخ داد که مردم در باره صحت وقوع آن از ایشان اختلاف کرده اند و یقین  
 ندارند و قطعاً بدانها منسوب نتوان داشت از کارهای آنها آنچه مورد یقین است  
 همین است که گذشت و آنچه در باره حوادث ایشان پس از پیامبر صلی الله علیه  
 وسلم گفته اند قطعی نیست بلکه ممکن الوقوع است و اعتقاد ما در باره آنها  
 چنانست که گذشت و خدا بهتر داند که چه‌ها بوده است والله ولی التوفیق .

[www.KetabFarsi.com](http://www.KetabFarsi.com)





شرکت انتشارات علمی و فرهنگی

مروج الذهب، یکی از کتب مهم تاریخی است که در نیمه اول قرن چهارم هجری توسط ابوالحسن علی بن حسین مسعودی، مورخ و جغرافیدان بزرگ شیعی تألیف شده است. این جهانگرد تیزبین و مورخ چیره دست حاصل یک عمر جهانگردی و مطالعه عمیق خود را در اندیشه و رفتار اقوام مختلف در این کتاب به رشته تحریر درآورده است.

مروج الذهب از این جهت که شامل تاریخ ملل قدیم، از جمله ایرانیان، است و اطلاعاتی دقیق و کمیاب از خصایص زندگی این اقوام به دست می‌دهد، از منابع معتبر مطالعات شرقی به شمار می‌آید و در نزد خاورشناسان اعتبار و حرمتی بسزا داشته از مهمترین منابع اساطیر و تاریخ قبل و بعد از اسلام، خاصه ایران دوره ساسانی و تاریخ صدر اسلام، محسوب می‌شود.

شابک X-۱۴۹-۴۴۵-۹۶۴ (جلد ۱)

ISBN 964 - 445 - 149 - X (V.1)

شابک ۱-۱۵۱-۴۴۵-۹۶۴ (دوره)

ISBN 964 - 445 - 151 - 1 (set)

۲۵۲  
۳۳۳